

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان: راه‌های نرفته

شخصیت‌ها

حاج علی حاجی‌زاده - پدر خانواده، مردی مذهبی و دلسوز که همیشه آرزوی زیارت اربعین را داشته است.
مریم - همسر حاج علی، زنی صبور و مهربان که به شدت به خانواده‌اش اهمیت می‌دهد.
سارا حاجی‌زاده - دختر بزرگ خانواده، ۲۵ ساله، شغل کارمند، کمی از مذهب فاصله گرفته است.
احمد حاجی‌زاده - پسر کوچک خانواده، ۱۷ ساله، دانش‌آموز دبیرستانی که علاقه زیادی به تکنولوژی دارد.

خلاصه داستان:

خانواده حاجی‌زاده که سال‌هاست نتوانسته‌اند در مراسم اربعین شرکت کنند، با اتفاقی عجیب روبرو می‌شوند و راهشان برای این سفر معنوی باز می‌شود. این سفر باعث تغییرات عمیق در زندگی و روابط آن‌ها می‌شود.

صحنه ۱: بیداری در سپیده‌دم

خانه حاجی‌زاده - سپیده‌دم INT

خانه حاجی‌زاده غرق در سکوت است. نور کم‌رنگ سپیده‌دم از پنجره‌ها به داخل می‌تابد. حاج علی، مردی در حدود ۵۵ ساله، با ظاهری آرام و متفکر، روی سجاده نشسته و دعا می‌خواند.

حاج علی

(آرام)

خدایا، میشه امسال راه کربلا را برای ما باز کنی؟

دوربین به عکس‌های خانوادگی روی دیوار حرکت می‌کند، عکس‌های زیارت قدیمی کربلا در سال‌های گذشته.

مریم

(از اتاق خواب، با صدای خواب‌آلود)

علی، بیداری؟

حاج علی
(بلند می‌شود)
آره، بیدارم. صبحت بخیر مریم.

مریم
(لبخند)
صبحت بخیر. چایی دم کنم؟

حاج علی سری تکان می‌دهد و به سمت آشپزخانه می‌رود.

صحنه ۲: شروع یک روز عادی
آشپزخانه - صبح INT

مریم، زنی ۵۰ ساله با چهره‌ای مهربان، مشغول آماده کردن صبحانه است. حاج علی با روزنامه‌ای در دست، پشت میز می‌نشیند.

حاج علی
(با لبخند)
احمد هنوز خوابه؟

مریم
(با خنده)
بله، مثل هر روز. سارا هم تا دیر وقت بیدار بود، احتمالاً الان خوابیده.

در همین حال، صدای قدم‌های تند از راه‌پله می‌آید. احمد، پسر ۱۷ ساله خانواده، با انرژی به آشپزخانه وارد می‌شود.

احمد
(با شور و شوق)
صبح بخیر بابا... صبح بخیر مامان!

حاج علی و مریم
(با هم)
صبح بخیر احمد.

سارا، دختر ۲۵ ساله، با چهره‌ای خواب‌آلود و حالتی بی‌حوصله به آشپزخانه می‌آید.

سارا
(آهسته)
صبح همگی بخیر.

صحنه ۳: پیشنهاد غافلگیرکننده
مسجد محل - ظهر EXT

حاج علی پس از نماز، با یکی از زائران به نام حاج کاظم که در حال برنامه‌ریزی برای پیاده‌روی اربعین است، صحبت می‌کند. حاج کاظم، مردی مسن و مهربان است.

حاج کاظم
(با اطمینان)

حاج علی قراره امسال یه کاروان راه بندازیم بریم اربعین. توهم حتما باید با همراه خانواده ات بیای

حاج علی
(با تردید)
خیلی دوست دارم، ولی هر سال یه مشکلی پیش میاد.

حاج کاظم
(با لبخند)
امسال فرق می‌کنه، به خدا توکل کن. تو و خانوادت دعوت شده‌این.

حاج علی با چشمانی برق زده از مسجد بیرون می‌آید.

صحنه ۴: گفتگوی خانوادگی

خانه حاجی زاده - عصر INT.

خانواده دور میز نشسته‌اند و حاج علی ماجرای امروز را تعریف می‌کند.

حاج علی

(هیجان زده)

حاج کاظم گفت امسال می‌تونیم با کاروانشون بریم کربلا.

مریم

(با علاقه)

چقدر عالی! این بهترین فرصته.

احمد

(با شور و شوق)

من که می‌خوام برم، همیشه آرزوم بود.

سارا

(با شک و تردید)

من نمی‌دونم. کارم رو چی کار کنیم؟ تازه امسال کلی برنامه دارم.

حاج علی

(آرام)

سارا، یه بار هم که شده به این سفر فکر کن. نگران هم نباش توکل بر خدا.

صحنه ۵: آماده‌سازی برای سفر

خانه حاجی زاده - چند روز بعد INT.

خانواده در حال جمع کردن وسایل سفر هستند. هر کدام مشغول بستن چمدان‌های خود هستند.

مریم

(به سارا)

سارا، مطمئنی همه چی رو برداشتی؟ ممکنه اونجا چیزی لازم باشه.

سارا

(با لبخند)

مامان، نگران نباش. همه چیز رو چک کردم.

احمد

(با هیجان)

من دوربینم رو می برم. می خوام همه چیز رو ثبت کنم.

صحنه ۶: حرکت به سمت مرز

.جاده به سمت مرز - روز EXT

خانواده حاجی زاده با اتوبوس در حال حرکت به سمت مرز هستند. فضای اتوبوس شلوغ و پر از زائران است. همه با شور و شوق به سمت کربلا میروند.

حاج علی

(با لبخند به مریم)

بین چقدر شلوغه. چقدر آدمها برای یه هدف دور هم جمع شدن.

مریم

(با لبخند)

این شور و شوق آدمها رو به هم نزدیک می کنه.

سارا

(با کنجکاوی)

خیلی جالبه، این همه آدم از کجا اومدن؟

احمد

(در حال عکس گرفتن)

این بهترین سفر زندگی‌مه.

صحنه ۷: چالش‌های سفر

جاده‌های عراق - روز EXT

جاده‌ای شلوغ با زائرنی که از ملیت‌ها و اقوام مختلف در آن حرکت می‌کنند. آفتاب سوزان و گرمای هوا شرایط را سخت کرده است. حاج علی، مریم، سارا و احمد با کوله‌پشتی‌هایشان در میان جمعیت حرکت می‌کنند. حاج علی عرق از پیشانی‌اش پاک می‌کند و به اعضای خانواده‌اش نگاهی می‌اندازد.

حاج علی

(با خستگی)

بباید کمی استراحت کنیم. خیلی راه مانده

مریم

(نگران)

بله، بباید اینجا بشینیم، همتون خیلی خسته شدین.

آن‌ها به سمت سایه‌ی درختی در کنار جاده می‌روند و روی زیرانداز کوچکی که احمد از کوله‌اش در می‌آورد، می‌نشینند. حاج علی آب از قمقمه‌اش می‌نوشد و به اطراف نگاه می‌کند. سارا به زائرنی که در حال حرکت هستند، خیره می‌شود.

سارا

(با تفکر)

این همه سختی رو تحمل می‌کنن، برای چی؟ چرا اینقدر برای این سفر مصمم هستن؟

مریم

(با لبخند و آرامش)

سارا جان، اینجا هر کسی یه داستان و یه دلیل برای خودش داره. برای عشق به امام حسین (ع) و ایمانشون اومدن. این عشق، آدم‌ها رو از همه جا به اینجا می‌کشونه.

حاج علی سرش را تکان می‌دهد و به خانواده‌اش نگاه می‌کند.

حاج علی

(با احساس)

یادتون باشه، این سفر فقط یه سفر معمولی نیست. سفریه به سمت معنویت و تقرب به خدا

احمد که تا این لحظه مشغول نگاه کردن به عکس‌هایی که گرفته است، می‌گوید:

احمد

(با هیجان)

اینجا واقعاً شگفت‌انگیزه. این همه آدم، این همه داستان، باید همه رو به خاطر بسپاریم

سارا

(با نگاهی متفکرانه)

من هیچ‌وقت اینجوری فکر نمی‌کردم. اینجا انگار همه چیز هدف خاص خودش رو داره

مریم

(دست روی شانه سارا می‌گذارد)

سارا جان، این تجربه‌ها تو زندگی‌مون خیلی کمک میکنه. بهمون نشون می‌ده که چی تو زندگی مهمه.

در همین لحظه، یک زائر جوان که خسته و تشنه است، نزدیک خانواده حاجی‌زاده می‌آید. حاج علی به او لبخند

می‌زند و قمقمه‌اش را به او تعارف می‌کند

زائر جوان

(با تشکر و قدردانی)

خدا خیرتون بده حاجی.

حاج علی

(با تواضع)

خواهش میکنم وظیفم. اینجا همه به هم کمک می‌کنن

زائر جوان کمی از آب می‌نوشد و تشکر می‌کند. سپس با لبخندی از آن‌ها دور می‌شود. سارا با دیدن این صحنه لبخندی می‌زند.

دوربین به آرامی از چهره خانواده حاجی‌زاده که در حال استراحت و تفکر هستند، به سمت جاده‌ای که زائران در آن در حال حرکت هستند، حرکت می‌کند.

صحنه ۸: ورود به کربلا

ورودی کربلا - شب EXT

خانواده حاجی‌زاده پس از پیاده روی های طولانی، بالاخره به ورودی شهر کربلا می‌رسند. شلوغی زائران، صدای نوای دعای آن‌ها و نوری که از حرم می‌تابد، فضایی بی‌نظیر ایجاد کرده است

حاج علی، مریم، سارا و احمد در حال پیاده‌روی در خیابان‌های کربلا هستند. چهره همه از خستگی و هیجان روشن است

حاج علی

(با چشمانی اشک‌آلود)

خدایا شکر...

دوربین روی چهره حاج علی که پر از اشک و هیجان است، زوم می‌کند. او به حرم امام حسین (ع) نگاه می‌کند و اشک از چشمانش جاری می‌شود

سارا با چشمانی پر از اشک به اطراف نگاه می‌کند. او تحت تأثیر فضای معنوی و آرامش شهر قرار گرفته است

سارا

(با احساس)

هیچ وقت همچین حسی نداشتم... اینجا مثل یه بهشته

خانواده به سمت حرم حرکت می‌کنند. احمد دوربینش را آماده می‌کند و از مناظر و زائران عکس می‌گیرد

احمد

(با هیجان)

این بهترین جاییه که تا حالا دیدم. باید همه جا رو ثبت کنم

حاج علی با آرامش دست مریم را می‌گیرد و آن‌ها به سمت حرم حرکت می‌کنند. صدای نوای «یا حسین» در هوا طنین‌انداز است

صحنه ۸,۱: ورود به حرم امام حسین (ع)

حرم امام حسین (ع) - شب EXT

خانواده حاجی‌زاده به حرم امام حسین (ع) نزدیک می‌شوند. نورهای طلایی حرم در تاریکی شب می‌درخشند. مردم از ملیت‌ها و زبان‌های مختلف با چشمانی اشک‌آلود و قلبی پر از عشق در حال ورود به حرم هستند

حاج علی، مریم، سارا و احمد کفش‌هایشان را در می‌آورند و با احترام وارد حرم می‌شوند. داخل حرم پر از زائرانی است که دعا می‌کنند و زیارت‌نامه می‌خوانند

حاج علی

(با صدای لرزان)

یا حسین... الحمدلله که ما رو به اینجا رسوندی

مریم با چشمانی پر از اشک به دعا می‌پردازد

مریم

(زیر لب)

امام حسین (ع)، به ما کمک کن تا راه درست رو پیدا کنیم

سارا به آرامی به دیوارهای حرم دست می‌کشد و زیر لب دعا می‌خواند. او تحت تأثیر فضای معنوی حرم، احساس نزدیکی به خداوند می‌کند

سارا

(با صدای آرام)

یا حسین... کمک کن تا راه درست رو پیدا کنم.

احمد با شور و شوق به اطراف نگاه می‌کند و سعی می‌کند هر لحظه را به خاطر بسپارد.

احمد

(با هیجان)

این لحظه رو هیچوقت فراموش نمی‌کنم.

صحنه ۸،۲: لحظه‌ای برای تفکر و تأمل

INT. حرم امام حسین (ع) - شب

خانواده حاجی‌زاده در گوشه‌ای از حرم نشسته و به تفکر و تأمل می‌پردازند. صدای نوای دعا و ذکر در فضا پیچیده است. حاج علی چشمانش را بسته و به دعا و تفکر فرو رفته است.

حاج علی

(زیر لب)

خدایا، به ما کمک کن تا همیشه در راه تو باشیم.

مریم در حال دعا و تفکر است. چهره‌اش آرام و امیدوار به آینده است.

مریم

(زیر لب)

خدایا، خانواده‌ام رو در پناه خودت حفظ کن.

سارا به فکر فرو رفته و به گذشته‌اش فکر می‌کند. او احساس می‌کند که باید در زندگی‌اش تغییرات مثبتی ایجاد

کند.

سارا

(زیر لب)

باید تغییر کنم... باید بهتر بشم.

احمد به اطراف نگاه می‌کند و از فضای حرم لذت می‌برد.

احمد

(زیر لب)

این بهترین تجربه زندگی‌مه.

دوربین به آرامی از چهره اعضای خانواده به سمت سقف حرم حرکت می‌کند و در نهایت به نورهایی که از سقف

حرم می‌تابد، زوم می‌کند.

و نوای دعا در فضا پخش می‌شود.

صحنه ۹: بازگشت به خانه

INT. خانه حاجی زاده - شب

خانواده حاجی زاده به خانه بازمی‌گردند. تغییرات مثبتی در زندگی و ارتباطات خانوادگی آنها به وجود آمده است. سارا با لبخند به پدر و مادرش نگاه می‌کند.

سارا

(با صداقت)

ممنونم که این سفر رو برام ممکن کردین. خیلی چیزها یاد گرفتم.

مریم

(با لبخند)

باید از امام حسین (ع) تشکر کنی. ما هم خوشحالیم که با ما اومدی

حاج علی

(با خوشحالی)

این سفر، یه هدیه الهی بود برای ما.

خانواده حاجی زاده لبخند می زنند و از لحظات شیرین با هم بودن لذت می برند.

Manshamedia.ir